۲۷. رؤیت هلال (۱۴۰۱/۰۹/۱۳)

۲۷. رؤیت هلال (۱۴۰۱/۰۹/۱۳) سال تحصیلی (۱۴۰۲-۱۴۰۱) - یکشنبه، ۱۳ آذر ماه ۱۴۰۱ موضوع : تصحیح نیّت روزه سوم الشک با «داعی به داعی»

- پیش‌گفتار(چگیده)
- تعبیر «ترائی» به‌جای «استهلال» در کتب فقهی
- تهافت ظاهری کلام میرزای قمی در وجوب نفسالامری صوم یا وجوب مشروط به علم
- «داعی به داعی»، کلید حل معضلات در مباحث نیت
- داعی به داعی و تفاوت آن با نیت اصلی - تبعی
- تصویر داعی به داعی در فرض وجود مانع در طولیت
- تصحیح فرض جهل و نسیان با داعی به داعی تقدیری
- قبول نیت به‌صورت داعی بر داعی، تفضلی از جانب خدا در روایت سماعه

پیش‌گفتار(چکیده)

موضوع اصلی:
تصحیح نیّت روزه سوم الشک با «داعی به داعی»

موضوعات فرعی:
داعی و انواع آن
تفاوت داعی به داعی با نیت اصلی و تبعی
تفضل در قبول نیت روزه سوم الشک به نحو داعی بر داعی در روایت سماعه

تعبیر «ترائی» به‌جای «استهلال» در کتب فقهی

در فرمایش شیخ صفحه ۱۱۹ کتاب الصوم بودیم. فرمودند: «مع أنّ الفرض غير منويّ و المنويّ غير واقع[1]». اشکال در این بود که صوم یوم الشک بخواهد موجب اجزاء برای ماه مبارک باشد. «ان الفرض» یعنی ماه مبارک. «غیر منوی»؛ چون نیت نکرده است. نیت سیام شعبان کرده است. «والمنوی غیر واقع»؛ بعداً معلوم شد که ماه مبارک بوده. خب پس این روزه هیچ فایده‌ای ندارد. این را باید چطور حل کرد؟ دیروز عرض کردم که مرحوم شیخ از روایت، طوری استنتاج کردند که قرار شد از آن بحث کنیم. دیروز مسأله استحباب و وجوب استهلال را طرداً للباب اشاره کردم. بحث ادامه پیدا کرد. من در غنائم مرحوم میرزای قمی به مطلب جالبی برخورد کردم. الآن که خدمت شما هستم این مطلب دور از انتظار است که با فاصله چهل صفحه، آن فقیه بزرگ چیزی بگویند که معلوم است مقصود ایشان تناقض ندارد اما از ظاهر عبارت به این صورت به ذهن می‌آید. حال من می‌گویم تا شما روی آن تأمل کنید و ببینید که تناقض صوری بین این دو موضع را چطور می‌توان حل کرد.

جلوترها هم عرض کردم که یکی از چیزهای پربرکت در فضای کارهای طلبگی مراجعه است. وقتی بحثی پیش می‌آید آن را رها نکنید تا برود. این را بگیریم و برویم. خب من تا حدی که در سهم خودم ممکن باشد، آن را مراجعه کردم. دیروز که استحباب استهلال مطرح شد، رفتم ببینم بازتاب این عبارت مرحوم مفید در فقه چیست. از چیزهای جالب این است که این عبارت مفید اصلا در فقه، بازتاب ندارد. یعنی جایی نگفته‌اند که مفید به این صورت فرموده است. شاید چون از آن بخش‌های مقنعه است که در تهذیب نیامده است. جلوتر هم عرض کردم. مقنعه متن فقهی مهمی بود. اما اینطور نیست که از ایشان نقل کنند. آن چه که در جاهای دیگر آمده و مرحوم میرزا در غنائم به آن پرداخته‌اند این است:

آن چه که ما جلوتر از غنائم خواندیم، جلد پنجم، صفحه ۳۳۷ و ۳۳۸ بود. بحث آن جا در این بود که صوم یوم الشک را باید چطور تصحیح کنیم. اما بحث اینجا همین جلد پنجم، صفحه ۲۹۲ است. مسأله استهلال است. اینکه استهلال در ماه مبارک مستحب است یا واجب است و ... . می‌فرمایند:

> **الثاني : قال في التذكرة : يجب الترائي للهلال ليلة الثلاثين من شعبان ورمضان وتطلّبه ليحتاطوا بذلك لصيامهم ويسلموا من الاختلاف. واستدلّ عليه بأنّ الصوم واجب في أوّل رمضان ، وكذا الإفطار في العيد ، فيجب التوصّل إلى معرفة وقتهما ؛ لأن ما لا يتمّ الواجب إلا به فهو واجب.**
>
> **أقول : وفيه نظر؛ إذ الأصل دليل قوي لا يخرج عنه إلا بدليل ، وبراءة الذمّة عن التكليف لا ترتفع إلا بما يثبته، ونحن نمنع وجوب الصوم إلا لمن عرف دخول الشهر ، وإن قلنا بأنّ الألفاظ أسام لما وه**

> في نفس الأمر. وبذلك ندفع ما احتجّ به الأصحاب في وجوب الاجتناب عن الشبهة المحصورة، حيث استدلّوا على وجوب الاجتناب عن المشتبه بالنجس بأنّ الاجتناب عن النجس أو الحرام واجب [2]

«يجب التراءي للهلال ليلة الثلاثين من شعبان ورمضان وتطلّبه ليحتاطوا بذلك لصيامهم ويسلموا من الاختلاف»؛ این اصل است.

«واستدلّ عليه»؛ در تذکره اینطور استدلال کردند: **«بأنّ الصوم واجب في أوّل رمضان ، وكذا الإفطار في العيد، فيجب التوصّل إلى معرفة وقتهما؛ لأن ما لا يتمّ الواجب إلا به فهو واجب»؛** این استدلال تذکره است. اگر به صفحه‌ای که در فدکیه هست مراجعه کنید، من بقیه عبارات را آورده‌ام. «اطلاقات واجب در روایات و کلمات فقها» عنوانش این است. آن چه که منظور من است، مطلبی است که می‌رزا فرمودند.

«أقول: وفيه نظر»؛ مرحوم علامه در منتهی، در نهایه «وجوب» را نمی‌گویند. یک جا می‌گویند «یستحب» که تعلیل ایشان به وجوب برمی‌گردد. در کلمات علامه به این صورت است. در آنها اسمی هم از مفید نیامده است. نکته‌ی جالبی که در اینجا هست، این است که اگر در نرم‌افزار «یستحب الاستهلال» را بگردید، چیزی نمی‌آید. اصطلاحی که فقها راجع به استهلال دارند، «الترائی» است. در دروس و کتب علامه «الترائی» است. الآن می‌رزا هم فرمودند «قال في التذكرة يجب الترائي في الهلال». این واژه کتب فقهی، معلوم باشد. گاهی آدم دهها مورد می‌گردد و به نتیجه نمی‌رسد. «ترائی للهلال» در کتب فقهی برای استهلال می‌آید. «طلب الهلال» کم است. در این بحث «استهلال» خیلی کم آمده است.

شاگرد: این تعبیری نکته‌ای دارد؟

استاد: حال احتمال دارد که یک نحو بازتابی از تاریخ ورود این واژه در کتابهای فقهی باشد. یعنی کسی که آن را به کار برده همینطور جا گرفته است. کلمه استهلال را برای صبیای که گریه می‌کند به کار برده‌اند. نه برای هلال. در باب شهادات هم برای استهلال به کار رفته؛ در فقه واژه «استهلال» را به‌معنای طلب الهلال خیلی داریم. من عرض نکردم «استهلال» ندارید. در کتاب شهادات دهها بار در کتاب آمده است؛ «لا تقبل شهادة النساء في الاستهلال». آن جا معنا این کلمه روشن است. صحبت سر استحباب و وجوب خود استهلال است. آن جا نگفته‌اند «یستحب الاستهلال»، آن جا گفته‌اند «یستحب الترائی للهلال». این معلوم باشد تا اگر خواستید دنبال آن بگردید وقت شما برای واژه‌های دیگر نرود.

---

[1] كتاب الصوم ص۱۱۹

[2] غنائم الأيّام في مسائل الحلال والحرام ج ۵ ص۲۹۲

تهافت ظاهری کلام میرزای قمی در وجوب نفس‌المری صوم ای وجوب مشروط به علم

«قال في التذكرة يجب التراخي في الهلال»؛ عرض کردم که عبارات علامه هم مختلف است. اما شیخ مفید در مقنعه فرمودند: **«یجب علی المکلف الاحتیاط»**. تعبیری به «یجب» کردند. «بأن یرقب الهلال» را هم داشتند. هلال را مراقبت بکنند. اما در این عبارات ترائی هست.

به نظرم محقق اول در کلماتشان نیاوردهاند. اگر شما در کلمات آنها پیدا کردید به من هم بفرمایید. دو متن قویم فقه، شرایع و مختصر برای محقق اول است. به گمانم محقق اصلاً مسأله استحباب استهلال را در اول ماه مطرح نکردهاند. ولی نشد که مفصل بگردم. آن چیزی که میخواستم سریع عرض کنم تا اصل بحثمان نماند، این است: مرحوم میرزا در اینجا میخواهند حرف صاحب تذکره را رد کنند.

«و فيه النظر إذ الأصل دليل قوي لا يخرج عنه إلا بدليل، وبراءة الذمّة عن التكليف لا ترتفع إلا بما يثبته»؛ بحثهایی است که ما هم دیروز داشتیم. دیگران هم دارند. حالا منظورم این است که تناقضی که در غنائم پیش آمده، این جایش به نظرم عجیب آمد: **«ونحن نمنع»؛** اینجا را ببینید. شما میگویید وجوب آمده است. **«ونحن نمنع وجوب الصوم إلا لمن عرف دخول الشهر»؛** علامه فرمودند که واجب است، خب وقتی واجب است باید موضوع آن را تحصیل کنید. میگویند چه کسی گفته که واجب است؟! **«وإن قلنا بأنّ الألفاظ أسامٍ لما هو في نفس الأمر»**؛ شهر یعنی شهر واقعی. اما تا زمانیکه به وجوب صیام علم پیدا نکند، نمیآید.

شاگرد: تجزی آن را میگویند؟

استاد: همین را عرض میکنم. درواقع تناقض نیست و معلوم است. اما ظاهرش این است که ایشان میگویند وجوب نمیآید. در صفحه ۳۳۸ میگویند وجوب که هست و در نفس الامر است، شما هم میخواهید احتیاط کنید و بهآن برسید. اینجا میگویند «نمنع وجوب الصوم». بعد وارد بحثی میشوند که ما در اینجا به تفصیل بحث کردیم. اتفاقا در آن مباحثه هم همین نظر مرحوم میرزا خیلی تقویت شد. در اینجا هم ایشان به آن اشاره میکنند.

«وبذلك ندفع ما احتجّ به الأصحاب في وجوب الاجتناب عن الشبهة المحصورة»؛ اگر در رسائل یادتان باشد، مرحوم میرزای قمی، موافقت قطعیه در شبهه محصوره را قائل نبودند. بعضی هم به مخالفت قطعیه تدریجیه هم اشکال نمیکردند. ولی معروف بود که مرحوم میرزا علم اجمالی را برای وجوب موافقت قطعیه علم اجمالی علت نمیگرفتند. در اینجا به آن اشاره میکنند. **«حيث استدلّوا على وجوب الاجتناب عن المشتبه بالنجس»؛** به اینکه وجوب آمده است. ما میگوییم تا علم تفصیلی نیست، وجوب هم نیست. خب ظاهر اینجا با مطلب آن جا با هم جور در نمیآید.

چرا واقعش تناقض نیست؟ بهخاطر اینکه این وجوبی که در اینجا میگویند یعنی وجوب در مرحله فعالیت، آن جا که میگویند ما بهدنبال وجوب نفس الامری میرویم و احتیاط میکنیم یعنی وجوب بالفعل. وجوب در مرحله فعلیت که قبلاً از اینها صحبت شده بود. اگر آن حرفها صاف شود تناقض در اینجا برطرف میشود. کما اینکه واقعاً هم تناقض نیست. اما قبل از آن مطالب باید ببینیم که ظاهر این عبارت را میتوانیم جور دیگری جمع کنیم یا نه؟ یعنی با فاصله چهل صفحه در اینجا بگویند «نمنع وجوب الصوم الا لمن عرف»، اما در سوم الشک بگویند «یستحب سوم الشک»، بهخاطر اینکه در نفس الامر صوم واجب است. وقتی هم روزه گرفتیم اگر ماه مبارک بود، واقعاً در نفس الامر مأموربه ما انجام شده است. این را فرمودند. این یک نکته برای جمع بین کلمات میرزا.

«داعی به داعی»، کلید حل معضلات در مباحث نیت

حالا به تعبیر «ان الفرض غیر منوی و المنوی غیر واقع» می‌آییم. امام علیه‌السلام در روایت سماعه و روایت زهری جواب این اشکال را دادند. در یک کلمه جواب به این صورت می‌شود. شیخ فرمودند «مع ان الفرض غیر منوی»، ما می‌گوییم قبول نداریم که فرض ماه مبارک که در یوم الشک روزه می‌گیریم، نیت نشده باشد. می‌گوییم او که نیت ماه شعبان را کرد؟! این‌جا است که دیروز عرض کردم با مسأله داعی به داعی آن را حل می‌کنیم. اتفاقا خود روایت هم همین راه کار را انجام داده است. در عروه یک مسأله است که شاید از ندر مسائلی است که مراجع بزرگ بر آن این قدر حاشیه زده‌اند. آن هم مسأله صلات استیجاری است. مرحوم سید در عروه که صلات استیجاری را مطرح می‌کنند، در فرع دوم می‌گویند که چطور قصد قربت کند؟ او پول می‌گیرد که نماز بخواند، خب نماز هم به قصد قربت نیاز دارد.

> 13:04

ایشان سه-چهار راه‌کار ارائه می‌دهند و در حاشیه‌ها هم همه مفصل می‌گویند این‌ها به درد نمی‌خورد و هر کدام یک راه‌کاری ارائه می‌دهند. یکی از فرع‌های خیلی جالب هم به خاطر علمیت آن و هم برای تمرین در فضای ذهن طلبگی همین مسأله است. هم حاشیه عروه را مراجعه کنید و هم شروح عروه را ببینید.

داعی به داعی و تفاوت آن با نیت اصلی - تبعی

یکی از راه‌کارها داعی به داعی است. داعی به داعی چیست؟ می‌گویند یعنی دو داعی در طول هم هست. من مثال آن را عرض می‌کنم. دواعیای که انسان‌ها برای انجام دارند، به چه معنا است؟ داعی به‌معنای محرک است. داعی آن چیزی است که سبب می‌شود شخص کاری را انجام بدهد. هر چیزی که سبب می‌شود شخص برای انجام کاری به حرکت در بیاید، به آن داعی می‌گوییم. نسبت دواعی با هم سه جور است، شاید هم بیشتر است، فعلاً این سه جور در ذهن من است. دواعی عرضی، دواعی طولی و دواعی اصلی-تبعی. در باب نیت وجوب صلات و ... فقها هم فرمودهاند. من مثال‌های ساده عرفی آن را عرض می‌کنم. مثال ساده است. محضر شما بیادبی نباشد. مثالی است که برای پیشرفت بحث است.

کسی می‌خواهد بیرون برود. به او می‌گویند کجا می‌روی؟ می‌گوید که سه کار دارم. دارم می‌روم نان بگیرم، دارم می‌روم بلیط بگیرم و دارم به مغازه رفیقم که از او احوالپرسی کنم. سه کار داری؟ بله. حرکت کرده و سه داعی و سه محرک دارد. می‌گوییم آیا طوری هست که اگر نمی‌خواستی بلیط بگیری، بیرون می‌رفتی؟ می‌گوید بله، حتماً می‌رفتم چون نان نداریم. حتی اگر بلیط هم نمی‌خواستم می‌رفتم. می‌گوییم خب اگر نان در منزل داشتی طوری بود که حتماً به‌خاطر بلیط بیرون بروی؟! می‌گوید بله، حتماً می‌رفتم. چون بلیط نیاز است. سفر حتمی است. تصمیم آن را دارم. این دو داعی –نان خریدن و بلیط گرفتن- محرک است. به این دو داعی می‌گوییم دو داعی در عرض هم هستند. یعنی هر دو استقلال محرک هستند. اگر آن نبود، این هست.

اما می‌خواهد از دوستش هم احوال پرسی کند. می‌گوییم اینطور هست که اگر نان نمی‌خواستی، امروز زنگ دوستت هم می‌رفتی؟ می‌گوید نه. گفتم حال که دارم بیرون می‌روم از او احوالپرسی می‌کنم. به این داعی اصلی و تبعی می‌گوییم. یعنی اصالتاً این بود که نان بگیرد. تبع این داعی هم این بود که حال که دارم بیرون می‌روم از دوستم هم احوالپرسی می‌کنم. داعی تبعی خیلی در نماز پیش می‌آید. مرحوم سید در عروه و سائر فقها، مفصل، دواعی تبعی را توضیح می‌دهند و برای آن مثال می‌زنند. بحث قشنگی هم هست. پس ما بین دواعی سه جور رابطه داریم، دواعی عرضی و طولی و اصلی-تبعی.

بحث ما الآن سر داعی طولی است.یعنی هر دو محرک است اما یکی بعد از دیگری است. در همین مثال ببینید: می‌گوییم نان می‌خری که چه کار کنی؟ می‌گوید نان می‌خرم که بخورم. اما می‌گوییم بلیط می‌خری که چه کار کنی؟ می‌گوییم می‌خواهی بلیط را بخوری؟ می‌گوید نه، خریدن بلیط، خودش دوباره واسطه است. داعی من برای بیرون رفتن، خرید بلیط است. اما خود خریدن بلیط هم خودش واسطه است. داعی بر این است که در اتوبوس را هم بدهند، محرک من برای بلیط خریدن این بود که من را در اتوبوس راه بدهند و بتوانم سوار بشوم. خب محرک تو برای سوار شدن اتوبوس چیست؟ مثلاً می‌بینید تصمیم گرفته که به مشهد مشرف بشود. محرک اصلی این است که در خانه نشسته بود، چرا به حرکت آمد تا بلیط بگیرد؟ بلیط گرفتن که برای او مقصودی نبود. اصل غایت و داعی نهائی او که اول‌محرک است، رفتن به مشهد است.

در دواعی طولی ما یک داعی نهائی داریم که بهعنوان غایت نهایی است که اتفاقا اولمحرک هم او است. از جهتی اول است و از جهتی آخر است. اولمحرک این است که میخواهد زیارت محقق شود. وقتی هم که میرود بلیط بگیرد و سوار ماشین بشود، داعی بر کارش این است که در آخر کار زیارت محقق شود. به اینها داعیهای طولی میگوییم که واضح هم هست. در داعی طولی، واسطهها محفوظ است و همه آنها هم داعی است. ولی یک محرک اصلی هم دارد. یک محرک اصلی هست و بقیه آنها هم هست. پس اگر نان خریدن نبود و چیز دیگری هم نبود، محرکی که او میخواهد بیرون برود، بلیط خریدن است. محرک بلیط خریدن چه بود؟ چه چیزی او را به تحرک آورد تا بلیط بخرد؟ زیارت بود. خب حالا آیا بلیط خریدن هم محرک او نبود؟! یا بود؟!

شاگرد: بالتبع بود.

استاد: بالتبع یعنی کاری است که بهدنبال داعی دیگری میآید؟ خب بالتبع این است که اگر آن را انجام ندادید هم مشکلی نیست. اما در این مثال میتوانید بلیط را نگیرید؟! لذا خریدن بلیط ضروری است و حتماً داعی جزم به آن دارید. اگر نخرد که نمیشود. داعی تبعی، نشد هم نشد. داعی تبعی چه بود؟ از او میپرسیم اگر نان نمیخواستی به رفیقت سرمیزدی؟ میگوید نه. یعنی داعی در حدی نبود که محرک من باشد. الآن برای خریدن بلیط طوری هست که صرفنظر کند؟ نه، قطعاً میخواهد بلیط بخرد. میخواهد به مشهد برود و از خریدن بلیط هم صرفنظر میکند. لذا میگوییم داعی در داعویت خودش در خرید بلیط صد در صدی است. اما در طول زیارت است. یعنی اول محرک او قصد زیارت بوده، این داعی شده، الداعی الی الداعی. یعنی در نفس او یک داعی جدید میآید که داعی بعدی هم داعی صد در صدی است. حتماً باید بلیط بخرد. اینطور نیست که صرفنظر کند.

حالا به مانحن فیه بیاییم؛ «فان الفرض غیر منوی و المنوی غیر واقع». آیا در مانحن فیه هم میتوانیم بهصورت طولی و داعی بر داعی حل کنیم یا نه؟ اول یک اشکال آن را میگوییم تا بعد حدیث را استظهار کنیم.

تصویر داعی به داعی در فرض وجود مانع در طولیت

اشکالی که در مانحن فیه هست، این است که در اینجا داعیهای طولی مانع دارد. در داعی طولی یک محرک داریم و بعد هم یکی کاری انجام میدهیم که به آن برسیم. در مانحن فیه اینطور چیزی نمیشود. یعنی نمیشود من روزه ماه شعبان بگیرم تا به ماه مبارک برسم. چرا نمیشود؟ چون اینها دو کاری هستند که جدای از هم هستند. بلیط خریدن سبب میشود که من به زیارت بروم. نیت ماه شعبان کردن که نیت ماه رمضان نیست. به عبارت دیگر دو داعی طولی نباید با هم تضاد داشته باشند. بلیط خریدن و زیارت کردن نه تنها با هم تضاد ندارند، بلکه در طول هم کمک کار هم هستند. اما در مانحن فیه برعکس است. یعنی دو داعی داریم که محال است با هم جمع شوند. محال است کسی بتواند هم روزه ماه شعبان بگیرد و هم همان روز، روزه ماه مبارک بگیرد. خب ما این اشکال را چطور حل کنیم؟ آیا داعی به داعی در مانحن فیه میآید؟! داعی به داعی آن جایی است که دو داعی در طول هم کمک کار هم باشند. نه اینکه محال باشد دو داعی با هم جمع شوند. کسی هم که نمیتواند در آن واحد هر دو را انجام بدهد.

> 21:30

اینجا چطور است؟ من مثالی را عرض میکنم که در مانحن فیه هم داعی بر داعی میتواند بیاید. بگویید خب چطور شد؟ دو داعی که با هم جمع نمیشوند؟! داعیهای طولی، انواعی هستند. یک داعیهای طولیای داریم که وقتی داعیهای مباشری میخواهد کار خودش را انجام بدهد، درست است که در طول داعی اصلی است که محرک اصلی است اما ریخت طولیت آن بهگونهای است که با داعی اصلی در تضاد است و منافاتی هم با طولیت آن ندارد. من مثالهایی را عرض میکنم؛ برای جایی که مانع در کار است.

شما به یک مغازهای میرسید که دارد ماهی میفروشد. این مغازهدار خودش مغازهدار معمولی است و از بیرون و صحرا خبر ندارد و تنها ماهی میفروشد. شما خبر دارید؛ وقتی نگاه به ماهی میکنید میفهمید که این ماهی را از کجا گرفتهاند. انواع ماهیها را میشناسید و از جایی هم که این ماهیها را صید میکنند، خبر دارید. دم مغازه میرسید و میبینید که در اینجا یک ماهی گذاشتهاند. تا به آن نگاه میکنید، میگویید این ماهی را از فلان رودخانه گرفتهام که در آن جا این دُرهای قیمتی زیاد است. دُرهایی که حسابی میارزد. این ماهی هم دست این مغازهدار است.

آیا در دل این ماهی دُر هست یا نیست؟ روی این مثال تأمل کنید. مثال دقیق است و خیلی خوب با ما نحن فیه تطابق دارد. الآن یک ماهی بیشتر نداریم. احتمال دارد که در دل این ماهی دُر باشد. احتمال هم دارد که نباشد. شما هم که اصلاً ماهیبخر نیستید. اگر همینطور میخواستید ماهی بخرید، این کار را نمیکردید. مثل کسی که در سوم الشک میگوید من خودم حال خودم را میدانم، اگر سیام شعبان است قطعاً روزه نمیگیرم. ولی خب سوم الشک است، نمیخواهم ماه مبارک از من فوت شود. محرک اصلی چنین کسی چیست؟ چرا سوم الشک را روزه میگیرد؟ با اینکه نیت ماه شعبان هم میکند. چرا روزه میگیرد؟ خودش را که نگاه میکند میگوید لولا اینکه احتمال ماه مبارک است،

محال بود روزه ماه شعبان بگیرم. من حالش را ندارم. تنها محرک من برای اینکه این روز را روزه بگیرم، احتمال این است که ماه مبارک باشد. میخواهم ادعیه را برجسته کنم. تنها محرک من همین است.

الآن هم در مثال ماهی ببینید. اگر قرار بود که ماهی بخرم، من اصلاً ماهی نمیخریدم. اصلاً با آن کاری ندارم. اما به یک ماهی رسیدهام که میدانم از کجا آمده است. احتمال میدهم در دل این ماهی یک دُر باشد. خب از آن طرف اگر به این مغازهدار بگویم این ماهی عجب ماهیای است! از جایی آمده است که شاید در دلش دُر باشد. آیا باز به من میفروشد؟! نمیفروشد. میگویی خوب حرفی زدی. میگویی عجب حرف خوبی زدی، من آن را به منزل میبرم. خب معلوم است اگر بگویی احتمال دارد که در دل این ماهی در باشد به مقصود خودش نمیرسد. به او نمیدهد. خب اینجا چه کار میکند؟ میگویی خب ماهی است و همه طالب خرید ماهی هستند. من میخواهم ماهی بخرم.

یعنی میگویی من میخواهم ماهی بخرم، و حال اینکه آیا واقعاً میخواهد ماهی بخرد؟! اگر دلش را ببینید بهطور قطع اگر میخواست ماهی بخرد، ماهی نمیخرید. اما بهخاطر مانعی میگویی من میخواهم ماهی بخرم. محرک او برای خرید ماهی چیست؟ آن دُر است. اما ظاهر امر چون مانع دارد که ادعی اصلی را اظهار کند، ادعی دیگری که ظاهر حال است را میآورد ولی میخواهد به آن برسد. لذا ماهی را میخرد به رجا اینکه میخواهد به آن در برسد.

حالا ببینید که این مثال با مانحن فیه فرق دارد یا نه؟ اگر فرق دارد بفرمایید. در مانحن فیه یک روز معین است که شاید ماه مبارک باشد. مکلف میگویی اگر ماه شعبان است، نه، من ضعف دارم و روزه نمیگیرم. قطعاً روزه نمیگیرم. اما خب شاید هم ماه مبارک باشد. من نمیخواهم ماه مبارک از من فوت شود. ببینید تنها محرک او درک ماه مبارک است. اما خب خلاف سنت است. «نهی ان ینفرد الانسان بالصیام»؛ یعنی مانع دارد؛ «لاتدخل غیر شهر رمضان فی شهر رمضان». الآن موانعی داریم که بیرون از صرف صوم و ادراک ماه مبارک است. آن موانع اینها است. چون مانع دارد، محرک اصلی که ادراک شهر مبارک است، نمیتواند فاعل شود. اگر فاعل شود مانع دارد و خلاف سنت عمل کرده است. خب چه کار میکند؟ میآید سایر ماه شعبان که صومش مستحب است -ولو اگر خودش بود ادعی آن را نداشت- را بهعنوان تحیّلی شرعی که شارع به او یاد داده، ادعی طولی قرار میدهد. ادعی محرک او ادراک ماه مبارک است. ادعی مباشری او که الآن نیت میکند و روزه را به نحو صحیح و بدون اینکه با آن موانع برخورد کند انجام میدهد، نیت ماه شعبان است.

> 27:21

حالا برگردیم؛ «ان الفرض غیر منوی»، با این توضیحی که عرض کردم ماه مبارک منوی بود یا نبود؟ قطعاً منوی بود. چون اتفاقا محرک اصلی آن بود. «ان الفرض منوی قطعاً»، نه تنها منوی است بلکه اساس نیت به آن است. لولا اینکه این فرض را درک کند، اصلاً روزه نمیگرفت. پس «ان الفرض منوی». «و المنوی غیر واقع»، منوی دوم یعنی منوی مباشری. یعنی ادعی مباشری که فعلاً میگویی این عمل من عمل صوم شعبان است. برای چه؟ برای اینکه مانع دارم که نیت شهر رمضان کنم. پس ادعی مباشری عمل گاهی واسطه است. نه واسطه همگرا که با هم تضاد نداشته باشند. گاهی واسطه است برای وصول به آن غایت اصلی. اما طوری است که ریخت آن در تحقق با آن غایت اصلی تنافی دارد. نمیشود که هر دوی آنها با هم بیایی.

تصحیح فرض جهل و نسیان با داعی به داعی تقدیری

شاگرد: شما فرضی بگیری که نمیدانست ماه مبارک است و تنها برای شعبان روزه گرفت.

استاد: یعنی میگوییدی دیگر یوم الشک نیست؟

شاگرد: یوم الشک هست ولی نیت او این بود که دوست دارد ماه شعبان باشد تا سی روز از آن را روزه گرفته باشد.

استاد: من آن را که نفی نکردم.

شاگرد: کلام شما اگر جواب بدهد تنها یک فرض از این مصادیق را جواب میدهد.

استاد: همین فرضی را که شما میفرمایی را مرحوم سید در عروه اشاره کردهاند: قبلاً آدرس آن را عرض کرده بودم.

> **وأما في شهر رمضان فيكفي قصد اليوم وإن لم يدر كونه من رمضان. بل لو نوى فيه غيره جاهلا أو ناسيا لما أجزأ عنه[1]**

ببینید مطلق است. یعنی سید فرض شما را هم مطرح کردهاند. و لذا کنار جهل، نسیان را هم گفتهاند. یعنی نسیان آن روشنتر است. اصلاً فراموش کرده، چه داعیای است؟!

شاگرد: این تحلیل که فرمودید در آن جا چطور میآید؟ الآن در اینجا به هیچ توجه به اینکه ماه مبارک باشد را ندارد. درحالیکه شما فرمودید داعی به داعی شد.

استاد: من این فرضی را که گفتم برای این بود که میخواستم در یوم الشک آن را بر روایت سماعه تطبیق بدهم و با روایت بتوانم جلو بروم. یعنی فرعی را مطرح کردم که با توضیح الآن من با روایت جور در بیاید. شما فروضی را مطرح مینمایی که درست است. عبارت امام علیهالسلام این بود: «ان الفرض وقع علی الیوم بعینه». این عبارت حضرت صدق میکند اما با داعی به داعی جور در نمیآید. این هم یک بیانی دارد که چند روز پیش عرض کردم جای خودش باشد. آن را چطور تصحیح میکنیم؟

شاگرد: فرمودی که لابشرط تصحیح میکنیم.

استاد: احسنت. ببینید یعنی همان روز وقتی انکشاف واقع شد، او میخواسته که روزه مستحب بگیرد، داعی او هم شعبان بوده، ناسی بوده اما وقتی واقع منکشف میشود میگوید چه بهتر. همان

روز عرض کردم. با اینکه می‌بینند امر بالفعل وجوبی ماه مبارک داشته، می‌گوید اگر من می‌فهمیدم که ماه مبارک است، روزه نمی‌گرفتم؟! ای می‌گوید چه بهتر شد که روزه گرفتم؟!

شاگرد: اگر حالت تطوع داشته که از امر مولی تبعیت کند، قطعاً داشته.

استاد: من متعارف را می‌گویم، نمی‌گویم که محال است. محال که نیست. صحبت سر متعارف مردم است. من می‌خواهم عرض کنم داعی اصلی که محرکیت آن شهر مبارک است، به‌صورت مندکّ و مندمج در ذهن هر صائمی هست. نمی‌توانی از او جدا کنی، اگر متدین باشد. یعنی هر روز می‌گوید امروز خیلی خوب است که من روزه بگیرم، اگر منکشف شود که الآن وظیفه‌ای که خداوند از تو می‌خواهد وجوبی است. اینکه بشرط لا نیست. پس تقریر داعی به داعی ما، آگاهانه‌اش بود که تا الآن عرض کردم و شما به درستی می‌فرمایید آن تحلیل در اینجا نمی‌آید. اما با اینکه همان داعی آگاهانه در مورد نسیان و جهل هم من حیث لایشعر موجود است.

شاگرد: دیگر با عنوان داعی نیست. آن داعی نیست.

استاد: ببینید داعی تقدیری به چه معنا است؟ مثلاً بچه مادری به حوض افتاده است، شما می‌گویید چون نمی‌داند داعیای ندارد که به سمت حیاط بدود. ما می‌گوییم داعی بالفعل آگاهانه ندارد. اما قطعاً در داعی تقدیری -لو علم به- محرک می‌آید. این را داریم یا نداریم؟! داعی تقدیری بسیار مهم است. این کجا فایده دارد؟ درجایی‌که یک دفعه اصابه شود. یعنی ناخود آگاه وقتی به حیاط می‌رود و می‌بیند، بعد می‌گوییم این حرکت او که عن داع نبود!

شاگرد: اگر همان جا به حیاط برود، خیلی متعارف است که اینطور بگوییم من نمی‌خواستم. اما خدا را شکر که شد.

استاد: می‌گوید اگر می‌دانستم می‌پریدم.

شاگرد: می‌گوید من نمی‌خواستم که اینطور شود، ولی شد. توفیق شد.

استاد: مادر نمی‌خواست به حیاط برود و اصلاً ابا داشت، اما رفت. می‌گوید من نمی‌خواستم بروم اما خدا خواست و من رفتم و دیدم که بچه افتاده است. بعد می‌گوییم تقدیری را زنده کنید. می‌گویید اینکه می‌گویید شما نمی‌خواستید، یعنی ولو با اینکه بفهمیم بچه افتاده باز هم نمی‌خواستی؟! می‌گوید در آن جا حتماً می‌خواستم. پس نمی‌خواستمی که در لفظ او می‌آید و شما جلو می‌دهید، منافاتی ندارد با داعی تقدیری بالفعلی که در مرحله قوه موجود است. به‌نحوی‌که اگر بفهمد، محرک تام است. ما هم برای تصحیح عبادات با همین‌ها کار داریم. یعنی ما نیت قربت می‌خواهیم. قصد امتثال می‌خواهیم بالقوه. این برای مصححیت عمل کافی است. در اینجا هم اگر این بالقوه باشد، کافی است. در اینجا وقتی به مادری بگویند که اگر تو می‌دانستی بچه‌ات افتاده می‌رفتی؟ می‌گوید معلوم نیست. می‌گوییم خب تو مادر نیستی. اما مادری که می‌گوید حتما می‌رفتم، حتماً مادر است. مادر مهربانی هستی که او را نجات می‌دادی. یعنی ملاک مادر مهربان فداکار نسبت به بچه، در او موجود است. ولی فعلاً ظهور نکرده است. اگر شما بخواهید به مادر فداکار انعامی بدهید، به او که نمی‌دانسته و رفته بچه را نجات داده، می‌توانید بدهید. چرا؟ چون طوری بود که اگر می‌دانست قطعاً انجام می‌داد. هیچ تفاوتی نکرد. تنها جهل او بود که مانع شد.

> 35:24

شاگرد: حتی درجایی‌که جهل و نسیان نباشد و تعمدا قصد شعبان کند، در اینجا هم قصد امتثال و تعبد مطلق داشته است. ولو الآن نیت سیام شعبان کرده ولی اگر از او بپرسیم بالأخره قصد تو مگر امتثال مولی نیست؟ می‌گوید بله. لذا حتی در این فرض هم می‌توانیم تسهیل کنیم.

استاد: تسهیل کردن‌هایی که با این روال شروع بشود، فضای وسیعی دارد. همانطور که عرض کردم تعریف نیت به داعی، از زمان صاحب حدائق شده است. ایشان این را فرمودند. قبل از آن، نیت یک دم و دستگاهی دارد. خود داعی وقتی در کلمات فقها آمد هر چه بیشتر فکر کردند زوایای آن بیشتر روشن شد. لذا عرض کردم در نماز استیجاری مرحوم آقای نائینی، مرحوم آقای بروجردی، آسید ابوالحسن، فقهای بزرگ در اینجا به میدان آمدند و مقابل سید که سه چیز را مطرح کردند، وجوه دیگری را گفتند و به حرف سید اشکال کردند و طول و تفصیل دادند. چه دقائق زیبایی است. هر کدام از این فقها که نکته‌ای را تذکر می‌دهند از لطافت نکته‌ای که آنها تذکر می‌دهند، آدم لذت می‌برد. ولو ممکن است که مآلاً همراهی نکنند. یعنی یک فقیه استاد کار کرده حاشیه عروه را نوشته است. در کجا؟ درجایی‌که تا به او پول ندهند، نمی‌خواند. از آن طرف هم می‌گویی‌م پول بده‌ی و استیجار کنی‌د تا نماز را بخواند. خب این چه عبادت و چه تقرب الی الله است که برای پول می‌خواند؟! خواستند این را تصحیح بکنند. مرحوم سید به صلات استسقاء مثال می‌زنند. می‌گویند صلات استسقاء چیست؟ چرا نماز می‌خوانید؟ برای امتثال امر خدا؟ نه، برای اینکه باران بیاید. به فکر خودتان هستید. صلات حاجت، چرا این نماز حاجت را می‌خوانید؟ نماز باطل می‌خوانید؟! خب نماز باید امتثال امر خدا باشد. شما به‌خاطر حاجت می‌خوانید. سید می‌فرمایند ببینید هیچ مشکلی ندارد. نماز استسقاء برای امتثال امر خدا است به داعی مباشری؛ یعنی وقتی می‌خواهد تکبیر را بگوید مباشرتا جز تقرب نیتی ندارد. یک داعی هم در طولش بود که می‌خواست تا باران بیاید. آن داعی در طول، منافاتی با این ندارد. منظورم این است که این فضا، فضای وسیعی است که هر چه انسان در آنها فکر کند جا دارد. یادداشت هم بکنید و به مطالبی هم که دیگران هم فرموده‌اند مراجعه بکنید. من هم تنها به این عنوان که بحث راه بیافتد عرض می‌کنم.

شاگرد: اصل اشکال «ما قصد لم یقع» را نمی‌توانیم با توجه به روایاتی که می‌گفت نیت تفصیلی شرط نیست، در کنیم و بگوییم این قاعده در اینجا اصلاً جا ندارد. بلکه این در جایی است که عنوان از عناوین قصدیه باشد، می‌آید. دراین‌صورت جا دارد که اشکال کنیم «ما قصد لم یقع و ما وقع لم یقصد»، اما درجایی‌که خود روایت اشتراط نیت تفصیلی را در کرده، دیگر مجالی برای این نمی‌ماند.

استاد: حتی در خود عناوین قصدیه، بشرط لا بودن و بشرط شیء بودن خیلی از چیزها را حل می‌کند. یعنی کلاً نمی‌توانیم بگوییم «ما وقع لم یقصد». اینطور نیست. خیلی از وقت‌ها «ماوقع» حیثیت‌های متعددی دارد. در «ما قصد» هم یک قصدی کرده که قصد آن بشرط لا از غیر او نبوده است.

شاگرد: یعنی جواب شما سلّمنا می‌شود. یعنی سلمنا که بگوییم عنوان قصدی است، منافاتی ندارد.

استاد: بله.

شاگرد۲: فرض فرمایش شما نافی تعبد که نیست؟ یعنی شارع باید بگوید که به این صورت باید داعی بر داعی کرد. و الا اگر نگوید نمی‌شود داعی بر داعی کرد.

استاد: مانعی ندارد. مثلاً در یک مورد داعی بر داعی شارع می‌گوید اینطور داعی بر داعی حرام است.

شاگرد: به‌صورت عادی می‌خواهم بگوییم امر ارتکازی نیست که عرف سمت آن برود. یعنی برای ماه شعبان بگیرم ولو به نحو داعی بر داعی باشد... .

استاد: هست. الآن مثالی ماهی را که گفتم خود عرف می‌گوید. من می‌خواستم مانع را بگوییم. می‌بیند اگر بگوییم ماهیای است که دُر دارد، اصلاً آن را به من نمی‌فروشد. تمام شد. اینجا هم شارع

فرموده اگر بگویی ماه مبارکی است که دُر است، مفاسدی دارد. چون سنت خلاف آن است. نظم به هم می‌ریزد. چیزهایی است که قبلاً عرض کردیم. شارع می‌گوید نه، حق نداری بگویی این به نیت ماه مبارک است. ولو مقصود اصلی شما همین است. چه کار می‌کنید؟

---

[1] مستمسك العروة الوثقى ج ۸ ص ۲۰۱

قبول نیت به‌صورت داعی بر داعی، تفضلی از جانب خدا در روایت سماعه

حال در این چند لحظه من روایت سماعه را می‌خوانم.

> **عن سماعة قال: قلت لأبي عبد الله عليه السلام: رجل صام يوما و لا يدري أ من شهر رمضان، هو أو من غيره فجاء قوم فشهدوا أنه كان من شهر رمضان، فقال بعض الناس عندنا لا يعتد به فقال: بلى فقلت: إنهم قالوا: صمت وأنت لا تدري أمن شهر رمضان هذا أم من غيره؟ فقال: بلى فاعتد به فإنما هو شيء وفقك الله له، إنما يصام يوم الشك من شعبان، و لا يصومه من شهر رمضان لأنه قد نهي أن ينفرد الانسان بالصيام في يوم الشك، وإنما ينوي من الليلة أنه يصوم من شعبان، فإن كان من شهر رمضان أجزأ عنه بتفضل الله وبما قد وسع على عباده، ولولا ذلك لهلك الناس[1]**

«... فقلت: إنهم قالوا»؛ آن‌ها دلیل دارند که می‌گویند «لایعتد». **«صمت وأنت لا تدري أمن شهر رمضان هذا أم من غيره؟ فقال: بلى فاعتد به فإنما هو شئ وفقك الله له، إنما يصام يوم الشك من شعبان»**؛ من عبارت را می‌خوانم تا ببینید مرحوم شیخ، صاحب حدائق چه گفتند و آن احتمالی که مرحوم آقای حکیم داده بودند را در عبارت معین کنیم. فرمودند: «انما یصام». عرض من این است که حضرت با این «انما»، همین «لاتدری» را توضیح می‌دهند. یعنی یک روز که بیشتر نیست. ای شعبان است ای ماه مبارک است. ماه مبارک هم «وفقک الله» است. توفیق آن جا است. حضرت می‌خواهند بگویند چطور به این برسید. و حال آنکه مانع دارید.

«إنما يصام يوم الشك من شعبان، و لا يصومه من شهر رمضان لأنه قد نهي أن ينفرد الانسان بالصيام في يوم الشك»؛ پس در نیت ماه مبارک کردن مانع داریم. نهی داریم. اما نسبت به شعبان نهی ندارید. ولی یک روز هم بیشتر نیست. **«وإنما»**؛ حال حضرت راه کار می‌دهند. راه کار داعی به داعی. داعی به داعی تحیّلی. **«و انما ينوي من الليلة»**؛ از شب نیت می‌کنند که **«أنه يصوم من شعبان»**؛ ماه مبارک را نیت نمی‌کنند و شعبان را نیت می‌کنند. **«فإن كان من شهر رمضان أجزأ عنه بتفضل الله وبما قد وسع على عباده، ولولا ذلك لهلك الناس»**؛ روایت تا اینجا بود.

> **42:30**

مرحوم شیخ تفضل را به اجزاء زدند. یعنی مجزی بودن آن به فضل خدا است. نفس الامری نیست. صاحب حدائق فرمودند «انما یتوی من اللیلة انه یصوم من شعبان»، شک است، من که نمیدانم ماه شعبان هست یا نه. حضرت به او یاد میدهند که نیت شعبان بکن. صاحب حدائق همینجا را گرفتند و فرمودند «لولا ذلک لهلک الناس» یعنی شما طبق احکام ظاهریه جلو میروید ولی اگر موفق شدی خدا درواقع برای شما انجام میدهد. تفضل را به «انما یتوی من شعبان» زدند. یعنی شما در حکم ظاهری نیت شعبان میکنید اما حکم ظاهریای است که خدا اجازه داده که به این صورت بروید تا به واقع هم برسید.

شاگرد: این کلام امام هم نبود ما نمیتوانستیم این حکم را بکنیم. چون شک در مکلف به میشود. یعنی احتمال میدادیم که برای روزه ماه رمضان داعی به داعی مجزی نباشد. لذا با این کلام امام میفهمیم که داعی بر داعی میشود.

استاد: حال من آن را هم عرض میکنم.

ببینید تا اینجا فرمایش صاحب حدائق است. پس ایشان به «انما یتوی من اللیلة انه یصوم من شعبان»؛ یعنی حکم ظاهری را جلو میدهند و میگویند شما طبق حکم ظاهری مشی کن، «وفّق له» تطابق ظاهر با واقع میشود. مرحوم آقای حکیم در صفحه 202 فرمودند جزم در نیت نداریم. البته در ادامه همراه شیخ میشوند. مثل مرحوم حاج آقا رضا و همچنین حاج آقای حکیم، تفضل را به اجزاء میزنند. ولی میگویند «لامکن»؛ ممکن است که این تفضل به عدم جزم در نیت بخورد. درحالیکه او دارد نیت شعبان میکند. ازاینجهت مشکلی ندارد. چطور میگویند جزم در نیت ندارد؟! یعنی همین که نمیداند! علی ای حال فرمایش ایشان خیلی با مواضع روایت صاف نیست.

آن چه که من عرض کردم چه بود؟ من عرض کردم وقتی ما کل روایت را نگاه میکنیم اساساً حضرت وقتی شروع کردند و فرمودند «انما یصام» و بعد فرمودند «انما یتوی»، همه اینها در مجلس واحد بود. با اینها دارند به قول ناس جواب میدهند. این روشن است که امام میخواهند جواب او را بدهند. ما یک تکه روایت را بگیریم و از مقصود اصلی امام علیه‌السلام که دارند به قول ناس جواب میدهند غض نظر کنیم؟! اینکه نمیشود. خب باید جواب مطابق سؤال باشد. اگر ما بگوییم «اجزأ بفضل الله»، جواب به «انت لاتدری» و «هلک الناس» مطابق نمیشود. اینها بحثهایی بود که جلوتر عرض کردیم.

آن چیزی که من جلوتر عرض کردم این بود که اگر امام علیه‌السلام دارند جواب اشکال ناس را میدهند، پس تفضل به «لایدری» میخورد. چرا؟ چون اصل اشکال آنها در «لایدری» است. گفتند «صمت و انت لاتدری». حضرت میفرمایند بله، لایدری اما بتفضل الله؛ تفضل خدای متعال این طور نیست که همه جا بگوید «أطلب منک ان تفعل و انت تدری». دیروز هم مفصل مثالهای آن را عرض کردم. خب حال شما میفرمایید اینجا تعبد هست.

> 46:43

ببینید ما استصحاب را در مواردیکه میآید صرفاً شرعی میدانیم؟! اصلاً عقلاء از آن برائ هستند؟! ای استصحاب یک اصل عقلائی است که بناء عقلاء هم در آن هست؟! هست ای نیست؟! اگر هست الآن امام میفرمایند ماه شعبان نبود، تو به چه مجوزی میخواهی نیت ماه مبارک بکنی و حال آنکه نمیدانی؟! خب مستصحب هستی. طبق اینکه مستصحب هستی و عقلاء هم تأیید میکنند، بنا را بر شعبان بگذار. اصلاً استصحاب برای شک است. تو هم که شک داری سایه شعبان هست یا نیست، استصحاب شعبان میکنی. به این تعبد وراء استصحاب نیاز است؟

شاگرد: تا اینجا که استصحاب می‌کنیم خوب است اما اینکه مجزی از ماه رمضان باشد نیاز به تعبد داریم. یعنی امام بگوید که می‌تواند مجزی باشد.

استاد: یعنی امام علیه‌السلام در روایت زهری استدلال می‌کنند که محتوای آن تعبد است؟ یا استدلالی کردند که زهری فهمید چه می‌گویند؟ حضرت فرمودند «ان الفرض وقع علی الیوم بعینه»، او دارد می‌گوید چون امام این را می‌گویند من هم قبول می‌کنم؟ یا دارم می‌فهمم که یک زور بیشتر نیست؟ اگر استدلالی است که دارد می‌فهمد، پس اجزاء آن هم مقابل استدلال است. یعنی اجزاء آن قابل استدلال و فهم عرف است.

شاگرد: مدلول التزامی آن این است که وقتی می‌گوید «وقع علی الیوم بعینه» پس نیت خصوص ماه رمضان نیاز نیست.

استاد: یعنی استدلالی است که با تعبد سر می‌رسد یا استدلالی است که زهری فهمید و با استصحابی که حکم ظاهری و واقعی بود، قانع به فهم شد، نه اینکه به تعبد فرمایش امام قانع شد.

شاگرد: در اینکه نیت تفصیلی شرط نیست، تعبد آمد و بعد خود می‌فهمد که «وقع علی الفرض» است.

استاد: اینکه نیت تفصیلی شرط نیست یعنی همان تفضلی که در روایت سماعه حضرت فرمودند.

شاگرد: منظور من هم از تعبد همین است. یعنی اگر امام این را نفرمایند ما نمی‌توانستیم بفهمیم که باید داعی به داعی جلو ببریم. چون شک در مکلف به می‌شد.

استاد: ولی تعبدی که امام می‌فرمایند به این صورت است که در ادامه می‌فرمایند «لولا ذلک لهلک الناس». یعنی من دارم یک چیزی می‌گویم نه در خصوص یوم الشک. دارم یک چیزی در سراسر فقه می‌گویم که خدا به این صورت رفتار کرده. در این اندازه که هیچ حرفی نیست. یعنی شارع می‌توانست از ما نیت تفصیلی بخواهد اما چون می‌دانیم در شریعت نخواسته است، نه اینکه در اینجا فقط نخواسته باشد. یعنی با پشتوانه روایت سماعه و زهری یک تعبد خاصی نیاز نیست. یعنی مجموع دو روایت سماعه و زهری با استدلالی که امام علیه‌السلام کردند و استصحابی که می‌دانیم، دارند می‌گویند اجزاء یوم الشک در شریعت سمحه سهله و تفضل خدا، علی القاعده است.

شاگرد: مگر اینکه این جهت نیت داخل در ماهیت و پیکره آن عمل باشد؟ مثلاً بین نماز صبح و نافله صبح که پیکره عمل یکی است اما نیاز به نیت هست. البته در اینجا هم می‌توانیم بگوییم نیاز به‌دلیل خاص هستیم.

استاد: آن فضای دیگری است. فعلاً در مانحن فیه این عرض من است. روی این تأمل بکنید. اگر هم علیه آن چیزی به ذهنتان می‌آید یا بفرمایید یا بنویسید و به من بدهید که بعداً مطرح کنم انشاءالله.

شاگرد: شما مطلب را بالاتر بردید، گفتید اصلاً این اشکال ندارد و اصلاً قصد هست ولی به نحو اندماجی. یعنی اگر آن حرف را نمی‌فرمودید حتماً مجزی بود. این روزه گرفتن مشکلی ندارد.

استاد: شاهد فرمایش شما این است که عرف عام از روایات مستفیضه همان چیزی را می‌فهمد که خود شیخ اول گفتند. بعد گفتند معارضه شد و به اشکال کلاسیک برخورد کردند. و الا خود شیخ هم فرمودند باید الناظر، ظهور روایات مستفیضه... . لذا من عرض کردم که روایات مستفیضه

هست و عرف از آن‌ها استظهار کرده‌اند اما شما می‌خواهید با یک کلمه تفضل در روایت سماعه از کل فهم عرف دست بکشید. بسیاری از کسانی که این روایات مستفیضه را شنیده‌اند روایت سماعه را نشنیده‌اند. چون روایت سماعه یک روایت است اما روایت مستفیضه در اذهان اینها بوده و از آن‌ها استظهار عرفی داشتند.

شاگرد: به عبارت دیگر این نحو از روزه گرفتن اصلاً اشکالی ندارد تا به جواب دادن نیاز داشته باشیم. چون آن چیزی که قصد شده واقع هم شده است. به‌صورت قصد اندماجی است. لذا ما وقع هم هست.

استاد: این بیان شما حتی در صورت نسیان و جهل هم می‌آید.

شاگرد۲: فرض بشرط لا که فرمودید، داریِ‌نصورت روزه او صحیح نیست؟

استاد: بله، یعنی خودش کاری کرده که نباید درست باشد.

والحمد لله رب العالمین

---

[1] وسائل الشيعة - ط الإسلامية ج۷ ص۱۳